



# سطح امروزمین فلسفه

یا ترازنامه ای از اندیشه انقلابی

احسان طبری



انتشارات حزب توده ایران



احسان طبری  
سطح امروزمین فلسفه - یا ترازنامه ای از اندیشه انقلابی  
چاپ دوم، ۱۳۸۴  
حق چاپ و نشر برای حزب توده ایران محفوظ است.

آدرس ها :

- \* Postfach 100644 , 10566 Berlin , GERMANY
- \* B.M. Box 1686 , London WC1N 3XX , UK
- \* Internet: [www.tudehpartyiran.org](http://www.tudehpartyiran.org)

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴	دبیاچه
۷	۱- هستی یا جهان
۱۳	۲- جامعه
۱۵	۳- شناخت
۱۸	۴- عمل
۱۹	۵- آرمان بهروزی
۲۱	۶- نتیجه



## سطح امروزی فلسفه - یا تراژنامه ای از اندیشه انقلابی\*

### دیباچه

برای اینجانب تا کنون چند بار رخ داده است که از مجموعه و عصاره دریافت‌ها و اندیشه‌های خود (که البته مبتنی بر بینش انقلابی فراگرفته و پذیرفته من است) تراژنامه‌ای کوتاه ترتیب دهم. این تکرار خود یک امر عادی است، زیرا در هر تراژنامه تازه‌ای، توجهم به مسائل کهنه یا تازه‌تر، ژرف‌تر شده است و طرح یا فرمولبندی مسائل با برخی سایه روشن‌های نو، خود را سودمندتر نشان داده است. یک نمونه از این کار، پی‌افزود

---

\* مقاله «سطح امروزی فلسفه - یا تراژنامه‌ای از اندیشه انقلابی»، جستار فلسفی کوتاهی است که رفیق احسان طبری به خواهش جوانان توده‌ای برای روشن‌تر شدن پاره‌ای از مقولات فلسفی در زمستان ۱۳۶۱ تهیه کرده و در اختیار «سازمان جوانان حزب توده ایران» قرار داده بود.



۱ و ۲ در «دانش و بینش» در صفحات ۶۳ تا ۸۶ است. هدف این ترازنامه تازه نیز بیان آنچنان مسائل کلی است که آن را «فلسفه» نام نهاده اند و نیز نتیجه ای است که از آن فلسفه برای سرنوشت انسان ها گرفته می شود و مایلیم که این مبحث را به مهم ترین نکات بنیادینش تقلیل دهم و لب مسئله را در میان نهم و یک سلسله مقولات و اصطلاحات را که بخودی خود درست هستند و بررسی آنها برای اهل فن ضرور است، تنها برای آسانی و اختصار و سادگی، کنار گذارم.

آری - در باره یک سلسله مقولات و اصطلاحات فلسفی که (بویژه در شرایط تاریخی معین و در گیرودار بحث های سنتی بوجود آمده است) تصور می رود که در ترازنامه های کوتاه و ساده بتوان از آنها به حداقل ضرورت یاد کرد. بویژه آنکه این مصطلحات در تاریخ فلسفه با محتوای بسیار گوناگون بکار رفته است و لااقل در سطح ساده و عامه فهم بیش فلسفی می توان تا آنجا که به مطلب زیان نزنند با توسل کمتر به آنها سخن گفت و یا برخی بحث ها را برای علوم مربوطه باقی گذاشت و فلسفه انقلابی را بیشتر در مسیری تنظیم کرد که ما را به دگرسازی زندگی اجتماعی، که هدف اساسی اوست، رهنمون باشد و به ضرورت این دگرگونی قانع کند. یعنی فلسفه را به عمل و واقعیت انقلابی نزدیک تر ساخت.

فلسفه هنگامی که نتیجه گیری بی غرضانه و عینی از تاریخ شناخت انسان و تاریخ عمل انسان تا امروز باشد، قابل وثوق و اعتبار است، والا مکیدن سرانگشتان و هم خویش است. دوباره می گوئیم: فلسفه انقلابی کار بسیاری علوم طبیعی و اجتماعی را نباید تکرار کند و باید بطور اساسی در جهت و هدفی در خدمت همان وظیفه دگرسازی جهان بسود زحمتکشان باشد که خواست عمده آن است. و بدین معنی فلسفه هرگز ایستا نیست، پویاست یعنی با حرکت تدریجی شناخت و علم، با هر حرکت تاریخ و عمل تاریخی، خود را غنی تر می سازد و بر سهم حقایق مطلقه (ثابت) در گنجینه حقایق نسبی (متحرک) خود می افزاید. فلسفه باید حد و حدود خود را بشناسد. از علم بستاند ولی به



علم یاری دهد و خود به لفاظی و «فربالیسیم سکولاستیک» بدل نشود و معنای دیالکتیکی بودن یک فلسفه جز همین پویایی مقولات و احکام و استنتاجات آن به علت پویایی جهان و جامعه نیست. تحلیل مشخص از وضع مشخص (خواه در علم و خواه در جامعه) قانون طلائی در اسلوب معرفت است.

اگر بخواهیم نتیجه گیری از معرفت و عمل انسانی را تا امروز به شکل روشن و ساده جمع بندی کنیم، سودمندتر است (البته با مراعات اکید اسلوب های آزموده علمی) خود را از جر و من جر با مکاتب فلسفی، ولو به نیت اسلوبی و در چارچوب موقت، فارغ و منتزع سازیم. خود را از یک بررسی غیر جزئی و مستقلانه برگزینیم. این مهم نیست که در این بررسی مستقلانه ناگزیر از مصطلحات و احکام و مباحث موجود مدد گیریم ولی هدفمان این باشد که بدون پیشداوری های فیلسوف مآبانه و فنی در این وادی گام گذاریم. بار دیگر تأکید می‌ورزیم که وقتی می‌گوئیم «مستقلانه» تردیدی نیست که این استقلال برخورد و برداشت، امری اسلوبی و نسبی است و الا هیچ مقوله یا بحثی نیست که با صدها و هزارها رشته ارتباط با مقولات و مباحث مکاتب فلسفی و علمی پیوند نداشته باشد. حداقل به این دلیل که موضوع بررسی یعنی هستی و انسان (به مثابه جزئی از هستی) همه جایی است و در این زمینه سخن های سنجیده و ارزشمند بسیاری گفته شده و گرد آمده است که نمی‌توان آنها را رها ساخت، چنانچه مطالب تجریدی بی معنی نیز کم نیست که باید بدور انداخت.

بناچار این سؤال مطرح می‌شود: چرا باید هستی را شناخت؟ بنا به باور نگارنده این شناخت بخاطر شناخت، و باصطلاح شهودی و نظری و «فلسفه بافی»، نیست. در سابق نیز اشاره کردیم که هستی را باید شناخت و منظره ای از جهان داشت تا برای نیل به بهسازی جامعه و بهروزی انسانیت به نحوی درست و ثمربخش عمل کرد و چشم باز بود و افق فراخ و میدان دید وسیع داشت. اگر خود را از انواع عنوان ها و واژه های رنگارنگ خلاص کنیم و چنانکه گفتیم به لب مطلب پردازیم، مقولات اساسی و عمده



فلسفه از این دیدگاه، پنج مقوله خواهد بود. یعنی:

- ۱- هستی یا واقعیت عینی که خارج از شعور ما وجود دارد؛
- ۲- جامعه انسانی یا آن بخش واقعیت ذی شعور، که ما خود جزئی از آن هستیم؛
- ۳- شناخت یا تلاش دماغی ما برای درک ساز و کار هستی؛
- ۴- عمل یا سعی برای تأثیر در جهان بزرگ و نظام جامعه در جهت منافع انسانیت؛
- ۵- آرمان بهروزی یا هدف انقلابی ما که عمل را در خدمت آن می گذاریم، مقصد اساسی ما در دوران معین تاریخی است و نیل به آن قانونمندی، خود واقعیت است و دل بخواه و خیال پرورانه نیست.

اینک به اختصار تمام به این پنج مقوله می پردازیم.<sup>۱</sup>

## ۱- هستی یا جهان

هستی یعنی واقعیتی که مستقل از ما و شعور ما وجود داشته، دارد و خواهد داشت. و مظاهر آن به صورت جرم، انرژی، میدان، زمان، مکان، ضد ماده، جنبش و غیره یعنی به اشکال گوناگون و در سطوح مختلف از جهت خردی و کلانی، دوری و نزدیکی، مرئی و نامرئی بودن (در رابطه با حواس و درک ما) بصورت بی واسطه و یا با واسطه خود را به ما می شناسانند و تا آنجا که علوم حکایت می کنند بافت واحد و یگانه کیهان بزرگ ماست. علوم مختلف سده هاست در کار آند که ساز و کار هستی را برای ما توضیح

۱ می توان آنها را هستی شناسی (Ontologie)، مبحث شناخت (Gnosologie)، جامعه شناسی (Sociologie)، عمل شناسی (Praxiologie) و مبحث بهروزی (Eudemonique) نامید.

در فلسفه هم واژه «گنوسولوژی» و هم «اپیستمولوژی» بکار می برند. این نام گذاری ها نشانه توازی بحث ما با بحث های متداول در سیستم های فلسفی است ولی به معنای انطباق آن در کلیه بخش ها و جزئیات نیست و ما بخود اجازه می دهیم که به قصد تسهیل مباحث، نظام کلاسیک مطالب را در جای ضرور، مورد دستکاری قرار دهیم.



دهند و در این زمینه به کشف ساختارها و عمل کردها (قوانین) بسیار نائل آمده اند و گره های بسیار را گشوده اند ولی دعوی آن که مسئله تا آخر حل شده است، دعوی مقنع نیست. خود گذشته بشر حاکی از آن است که ما در جاده شناخت هستی با گام های کندی پیش می رویم ولی پیش می رویم و دانش های امروزی دیگر توانسته اند منظره بهم پیوسته و منطقی از جهان ما برای ما ولو در خطوط کمابیش ترسیم کنند. تا کنون ما «فراکیهان» (متاگالاتیک) خودمان را که از مجموعه اشیاء منتظم {مانند سحابی ها و منظومه ها و ثوابت و سیارات شکل گرفته یا در حال زایش یا نیم ساخته مانند کوازار و جوان، پیر و زوال یافته مانند حفره سیاه تشکیل شده} نیز در آن اشیاء و هبائی (کائوتیک) بصورت حفره های گازهای سوزان و میدان های غبار و پلاسمای رقیق انواع ذرات (شناخته و کم شناخته و ناشناخته مانند ماکسیمون یا فریدمون و تکیون و گراویتون و گلوئن) وجود دارد. کمابیش شناخته ایم و می دانیم که با کره محدودی که قطر آن صدها میلیون سال نوری است و می تواند بسی بیشتر هم باشد، سروکار داریم. می دانیم که هستی در این شکل خود در جهت ژرفایی پایان است یعنی معرفت ما نمی تواند به همه اجزاء آن دسترسی یابد.

می دانیم که هستی مادی ما با بار الکتریکی مخالف نیز به صورت «ضد جهان» وجود دارد یا می تواند وجود داشته باشد. ولی - با آنکه حدس می زنیم - نمی دانیم که آیا در آن سوی فراکیهان ما فراکیهان های دیگری نیز هست یا نه؟ زیرا حرکت دایره ای نور در اجسام کروی، فراجستن ما را از بند کیهان ما محال می سازد. نور از هر نقطه که حرکت کند به همان نقطه باز می گردد. لذا محدودیت این فراکیهان به معنای نفی بیکرانی و نامتناهی بودن هستی نیست و مسئله وجود مفتوح است زیرا هستی بی سر و بن ولی انسان کوته زیست است. خواه جهان را کروی کامل یا انحناء فرض کنیم، جهان محدود ولی بی مرز است.

ما به حر حال با این فراکیهان سروکار داریم که موافق کشفیات کیهان شناسی اخیر از





حالت اتم متراکم اولیه یا «حالت یگانگی» (Singularite) در تاریخی برابر با ۱۵ میلیارد سال پیش موافق الگوهای مختلف (و ثابت نشده) بتدریج جهان ما پدید آمده و از عمر منظومه شمسی ماکمی بیش از ۷ میلیارد سال و از عمر کره زمین ما بیش از ۶ میلیارد سال و از عمر نخستین آنگ‌ها یا خزّه‌های آبی و باکتری‌ها نیز نزدیک به چهار میلیارد سال می‌گذرد! این اعداد تقریبی است و در اسناد مختلف با تفاوت‌هایی ثبت شده ولی مرز آنها در همین حدود است که گفتیم.

قریب سه میلیون سال پیش میمون‌هایی که نیاکان انسان و ارها و انسان‌های اولیه بودند پدید شدند و زندگی گله‌ای و ترک کردن گذران بر روی درختان و راست بالا شدن و تنوع در تغذیه گیاهی و گوشتی، یعنی یک سلسله عوامل زیستی-اجتماعی، بتدریج انسان‌های اولیه را دگرگون ساخت و سرانجام در چهل هزار سال پیش ما را که «انسان عاقل» یا (Homo Sapiens) نام داریم و بتدریج همراه آن تمدن انسانی ما را پدید آورده است. تمدن انسانی در آغاز مانند زیست‌جانوران از طبیعت جدا نبود و بتدریج بیشتر و بیشتر جدا شده است و جدا می‌شود و طبیعت را تابع خود می‌سازد.

با اجمالی فراوان چنین است خلاصه اطلاع‌آزموده و موثق ولی ناقص و نارس ما از تکامل مادی هستی که تا امروز روشن است و در قیاس با منظره جهانی که اسطوره‌های باستانی ترسیم می‌کردند بطور غیر قابل‌درست‌تر و منطبق‌تر است. ولی بسیار چیزها را هنوز نمی‌دانیم. مثلاً ما نمی‌دانیم که آیا قبل از حالت «اتم اولیه» و انفجار نخستین (Big Bang) چه بوده؟

یا نمی‌دانیم که جهان انبساط‌یابنده و گسترنده ما آیا سیر مخالف یعنی انقباض و فشرنگی را طی خواهد کرد یا فاصله کرات آن از هم به صدها میلیون سال نوری خواهد رسید؟ آیا جلوی حرکت آنتروپیک (یا کهن شدن) جهان را می‌توان گرفت؟ یعنی خرد انسانی می‌تواند کیهان‌نشین شود و ابدی گردد و جهان را در جهت تکامل اداره کند؟ یا ما نمی‌دانیم که آیا فراقیهان‌های دیگری هم هستند یا نه؟ و در این زمینه هم اکنون سخن



گفته ایم . یا ما نمی دانیم که آیا جهان مزدوج (Conjuge) که از ضد ماده تشکیل شده هم در جهان ما هست یا نه؟ یعنی ما با جهان عینی و نامرئی و نامحسوس نیز سروکار داریم؟ یا ما نمی دانیم که آیا حیات در فراکیهان ما تنها در کره ماست یا در جای دیگر هم هست و دانشی که (SETI) نام گرفته ، خواهد توانست از این گنبد خاموش عالم پاسخی از جانب تمدنی دیگر بدست آورد (مسئله UFO یعنی آمدن موجود عاقل تر به کره ما را مردود می شمردند) . هم چنین ما نمی دانیم که هم آیا تمدن ما یگانه تمدن است یا در جای دیگر فراتمدن ها یا زیرتمدن های دیگر نیز هست ، چیزی که امکان آن محتمل است؟ و دانشمندان معتبر شرق و غرب در سمپوزیوم اخیر خود (۱۹۸۲) وجودش را منتفی ندانسته اند . یا ما نمی دانیم که آن سوی شش نوع «کوارک» (که سازنده ذرات بنیادین اتم است) چیست و آیا می توان برای فرضیه هندسی (ژئومترودینامیک) اینشتن آینده ای قائل بود یا نه و آیا این نتیجه غریب بدست می آید که ماده از خاصیت هندسی مکان پدید آمده است؟!

و نیز ما نمی دانیم که آیا مکانیک سومی که ترکیب عالی تر و متحد کننده مکانیک نیوتن و مکانیک کوانتا باشد سرانجام پدید خواهد شد یا نه؟ و اطمینان اینشتن در باره وجود یک جبر مکانیکی بالاتر که بر عدم تعین در مکانیک کوانتا غلبه کند به نحوی دارای پایه است . و غیرو و غیرو . پاسخ آری یا نه به این سئوالات اساسی ، تحولی ژرف در هستی شناسی ما پدید می آورد ولی ربطی به عمل انقلابی ما در باره بهروزی نوع انسانی ندارد . در هر حال کاری که ما برای سعادت بشری می کنیم وظیفه انسانی و تاریخی ماست . نباید عجول بود ، تصورات خود را جانشین جستجوی منظم و بدون خستگی علوم کرد . باید گذاشت که خود علوم به سئوالاتی که مطرح کردیم یا مطرح خواهد شد ، پاسخ بدهند .

و این زمانی است که ما نیستیم ، چنانکه در دوران ما نه فقط ارسطوها و نیوتن ها و گالیله ها ، بلکه لنین ها و اینشتن ها هم نیستند . و نیز نباید خرافی بود و بجای این لکه های



سفید پاسخ هایی را جای داد که با نفس قوانین شناخته و شیوه ویژه هستی منافات دارند . در دانش جاده کوفته و روفته وجود ندارد و همه اش سنگلاخ است .

بسیاری حدس می زنند که برای حل این مسائل ، با جستنگاه نیرومند کنونی علمی و عملی ، چند سده دیگر کافی خواهد بود و طی این چند سده بشر خواهد توانست به سئوالات اساسی مربوط به وجود شناسی (انتولوژی) پاسخ علمی بدهد و معمائی را در کلیات باقی نگذارد . من شخصاً باین نکته مطمئن ولی اگر این همه نقطه سئوال و جای سفید در مسئله هستی مطرح است ، وضع در مورد شناخت کره زمین و تکامل آن بمراتب و بمراتب بهتر است . ما در اینجا بطور اصولی روشن شده ایم و پاسخ سئوالات خود را یافته ایم .

تکامل یعنی چه ؟ بهترین تعریف تکامل را می توان بر اساس تئوری سیستم ها داد . تکامل یعنی تحول کیفی سیستم ها از لحاظ بفرنج تر شدن ساختار و عملکرد آنها . یعنی اینکه در اثر وجود جنبش ، در اثر تنوع اشکال هستی ، در اثر وجود زمان و مکان و غیره ، مرتب ساز و کار (مکانیسم) های کامل تر از جهت ساختار و عملکرد پدید می آیند و سیستم های بفرنجی با کیفیت های تازه ای زائیده می شوند و جهان همان راهی را طی کرده که حالا مثلاً چند سده است ماشین ها در روی زمین طی می کنند . منتها تکامل ماشین ها در مقابل تکامل دیرینه هستی هنوز بی نهایت ساده و کودکانه و در مقیاس های ریز و ناچیز است . جهان طی میلیاردها سال سیستم های تو در تو بسیار از ماوراء بزرگ تا ماوراء خرد پدید آورده که دارای پیوند درونی هستند و حیرت ما را بر می انگیزند و مسیر این تکامل سخت ناهموار و پرتضاریس و متضاد یعنی یک مسیر دیالکتیکی است . برخی ها حیرت می کنند چگونه بخودی خود این همه منطبق عالی در طرز کار موجود زیستمند پدید آمده . پاسخ را دانش های تله نوبیک و سی نرژیک معاصر می دهد : ضرورت و نیاز یک سیستم به حل تضاد خود با محیط در او تحول دمساز شدن و بسوی هدف رفتن را پدید می آورد . ولی سیر تکامل در جهان بزرگ تا حدود شیمی غیر آلی از



جهت ساختاری یک سیر تکاملی مقدماتی باقی مانده است ، با آنکه در زمینه تنوع سیستمی بسیار گوناگون است ولی حرکت «دورانی» بر آنها مسلط است و حال آنکه سیر تکامل در جهان کوچک و خرد ما به شیمی آلی و سپس به مراحل پیدایش شعور یعنی مراحل زیستی و اجتماعی و فرهنگی - منطقی رسیده و انسان افزار ساز که «صنعت» را در کنار «طبیعت» بوجود آورده و طبیعت را در جهت خواست خود دگرگون می کند و یک خردسپهر (نوئوسفر) بوجود آورده ، پدید شده است .

تازه ما در آغاز آفرینندگی انسان هستیم . کاری که طبیعت میلیاردها سال است بدان مشغول است چند سده است که بدان دست زده ایم و در این زمینه قاعدتاً باید به مدارج شگرفی برسیم . چنانکه ایستگاه های مداری و ماهواره ها و شتابگرها و کاپلیستورها و کمپیوترها نموداری از آن است و زمان ایجاد خورشیدهای مصنوعی و برق هسته ای دور نیست . تکامل بیولوژیک گیاهان و جانوران تنها تکاملی زیستی (بیولوژیک) است و غرایز وراثتی آنها را اداره می کند ، یعنی ماده وراثتی (یا ژنوم Genome) در یاخته های بدن و مغز اشکال یکنواخت عمل جبری را پدید می آورد که غریزه نام دارد . ولی تکامل اجتماعی - زیستی یا بیو- سوسیال انسان ها تکاملی هم زیستی و هم اجتماعی است . یعنی علاوه بر وراثت زیستی ، وراثت تمدنی و فرهنگی نیز با قدرت و سهمی دم افزون آن را اداره می نماید و اشکال عمل بسیار قابل انعطاف است . یعنی پس از پیدایش انسان ، قوانین اجتماعی و سپس منطقی (معرفتی) نیز به قوانین زیستی افزوده شده است . جامعه بشری نظامات تمدنی مختلف را از سر گذرانده و از مراحل اقتصادی - اجتماعی مانند جامعه نخستین ، جامعه پدرسالاری ، جامعه بردگی ، جامعه فئودالی ، جامعه سرمایه داری گذشته و اکنون به آستانه سوسیالیسم رسیده است . طی این مراحل و نظامات سطح معرفت و تولید دو شاخص عمده تمدن مرتباً بالاتر رفته است و بررسی کنندگان این سطور این مطالب را به تفصیل در منابع لازم خوانده اند . بدینسان ما پس از مطالعه اجمالی مقوله هستی (یا جهان) به مقوله دوم یعنی جامعه (یا انسان) می رسیم و تقدم



جهان نازیستمند را بر جهان زیستمند مورد تأکید قرار می دهیم . می توان مقوله نخست را بحث در باره ماده و مقوله دوم را نوعی بحث در باره شعور دانست ولی در ویرایش ما مطلب با انتظام دیگری گفته شده که با علوم امروزی سازگارتر است .

## ۲- جامعه

حال ضرور است در باره مقوله جامعه یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه در اینجا سخن گوئیم . ساختار جامعه را اگر بشکلی ایستا در نظر گیریم از لایه های زیرین تشکیل می شود :

۱- زیر ساز طبیعی ، جغرافیایی و زیستی که انسان و مختصات عمده او را ولو بشکل استعداد اولیه پدید می آورد و شرایط هستی جامعه را تأمین می نماید ؛

۲- زیربنای اقتصادی - اجتماعی که نیروهای مولده و مناسبات تولید یا مالکیت و ساختار طبقاتی جامعه را وصف می کند و نقش بسیار مهم آن را (که در واقع هستی جامعه است) بیان می دارد و تأثیر آن را در شعور جامعه روشن می گرداند ؛

۳- اشکال مختلف شعور اجتماعی که برخی از آنها دارای جنبه روبنایی است ، یعنی با تغییر زیربنا تغییر می کند (مانند سیاست ، حقوق ، روحیات و آداب و اخلاق) و برخی دیگر خالص روبنایی نیست ولی عناصر روبنایی در آن رخنه دارد (مانند علم و هنر و فلسفه و غیره) ولی آنها را نمی توان روبنا شمرد . علم حتی در دوران ما به یکی از نیروهای مولده مبدل شده است ؛

۴- پدیده مهمی هم در جامعه هست یعنی زبان که نمی توان آن را در یکی از این لایه ها گنجانده و نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما تأثیر فعال می کند و



تنها وسیله منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بیش ما موثر است. در این جامعه گاه تراکم انواع تضادها و بویژه تضاد ناهمساز مابین نیروهای مولده (که انسان زحمتکش هم جزء آن است) از سوئی و مناسبات موجود تولید (که مالکیت از اشکال اساسی آن است) از سوی دیگر حالت عدم تعادل و بحران عمومی پدید می آورد. تا مدتی محافظه کاران جامعه قادرند مشکلات ناشی از این تضادها را حل کنند ولی بالاخره کار بجایی می رسد که کل جامعه یا اکثریت مطلق آن، نظام موجود را رد می کند و خواستار و نیازمند نظام تازه ایست. در این وقت است که سامان کار از هم می گسلد. جامعه وارد دوران تحولات انقلابی می شود که می تواند به دهها شکل درآید. گاه بسیار طول بکشد و به صورت روندی پُر فراز و نشیب جلوه گر شود، و گاه نیز این تحول دفعی و سریع باشد. برای آنکه روند تحول انقلابی جامعه خوب و سریع پیش برود و جامعه بدانند که بسوی کدام نظام، چگونه باید گام بردارد، تئوری انقلابی و سازمان مبارزان متشکل راه این تئوری لازم است. می گویند بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی میسر نیست. می گویند بدون سازمان انقلابیون اهرمی برای افکندن جامعه در مسیر لازم تکامل و ترقی نیست.

اگر عامل تضاد و بحران اولیه را عامل عینی تحول انقلابی می نامیم، این عامل تئوری و سازمان را باید عامل ذهنی نام گذاریم. اینکه گاه انقلاب دیری طول می کشد و بشمر نمی رسد، در اثر فقدان این عامل ذهنی است. گاه عامل ذهنی هست ولی توان ثمره گیری را ندارد و انقلاب را می پوساند و بسوی مسخ یا شکست می برد. اگر عامل ذهنی باشد و عامل عینی نباشد یا آن عامل ذهنی را درک نکند، عامل ذهنی بصورت عقاید مجرد و کم تأثیر باقی می ماند. تحولات جامعه از دوران انقلاب های بورژوایی در قرن ۱۷ - ۱۸ در اروپا بتدریج از شکل صرفاً تحول داری شکل مبارزات مذهبی بیرون آمد و تئوری های سیاسی - اجتماعی و سازمان های انقلابی متشکل پدید شدند ولی در کشورهای جهان سوم هنوز ایده تئولوژی مسلط مذهب است و لذا ایده تئولوژی



انقلابی و علمی طبقه کارگر نامفهوم و خاص گروهی محدود باقی می ماند. در قرن ۱۹ - ۲۰ که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در دستور تاریخ قرار گرفته، این تئوری علمیّت و دقت فراوان یافته و این سازمان به برنامه، آئین نامه، استراتژی، تاکتیک مجهز شده است. لذا در صورت وجود چنین سازمانی و در صورت پیدایش وضع انقلابی، تسریع روند انقلاب شدنی است و با سرعت می توان از آن ثمره گرفت. چنانکه انقلاب اکتبر این نکته را برای العین نشان داده است. حتی در کشورهای جهان سوم قادر است با ایده تئولوژی مسلط مذهبی وارد همکاری و همگامی اجتماعی شود. پس عمل مبارزه اجتماعی در عصر ما بصورت عمل جمعی سازمان انقلابی در زیر درفش بینش علمی و انتقادی و انقلابی برای گذار از نظام بهره کشی سرمایه داری به نظام سوسیالیستی انجام می گیرد ولی اینکار باید با محاسبه شرایط با شناخت سیستم و محیط سیستم باشد.

در اینجا همه چیز با دقت، ناشی از درک صحیح فلسفه و جهان بینی علمی است و یک امر من در آوردی نیست. این پله ایست که بشر ناگزیر باید طی کند تا خود را به اجراء آرمان های خویش نزدیک تر سازد و بهروزی بیشتری را نصیب خود نماید. چون در این زمینه مطالب گفته و نوشته زیاد است، به همین تذکرات کلی بسنده می کنیم.

### ۳ - شناخت

پس موجودی بنام انسان در جایی بنام سیاره زمین در فراکیهان عظیم در درون سیستم اجتماعی پدید شده که دارای قدرت شناخت هستی است و این قدرت بحد کافی پُر نرمش است که بتواند سیاحی چالاک و تند و تیز در زیر و بالای ساختار پیچیده و ناآشنای



هستی باشد و لذا دگرگون کند و منقلب سازد و در کنار جهان ناآگاه، جهانی آگاه بنام جامعه بسازد.

جوهر شناخت بازتاب است و بازتاب مثلاً بشکل آینه وار آن برای همه ما واضح است ولی هر شیئی و پدیده خود را در اشیاء و پدیده های دیگر از راه تأثیر دور و نزدیک، مستقیم و غیرمستقیم، مرئی و نامرئی باز می تاباند و به همین سان اشیاء و پدیده های دیگر را در خود باز یافته می کند. متتها این بازتاب اشکال نمادی، تصویری، بسیط و بغرنج بخود می گیرد و خود داستان عجیب و غریبی است زیرا بصورت علامات زبان و ریاضی و غیره در می آید و بین واقعی و ذهن ما انواع حجاب ها پدید می شود علاوه بر آنکه در خود طبیعت هم سرشت ها در پرده های پدیده ها مخفی است.

ولی به هر حال بازتاب واقعیت عینی خارجی در یاخته های دماغی ما (نورون) از حواس ما و وسایل آزمون گری ما، تنها جوهر اصلی شناخت است. شناخت برای دسترسی یافتن به یک بازتاب همه سویه و منطبق با واقعیت (Adequat) دست به کارهای مختلف حسی و ریاضی و منطقی و فرضی و الهامی و غیره می زند و بویژه از افزار زبان خواه طبیعی خواه مصنوعی و افزار منطق و نیز افزار تجربه مدد می گیرد. امروز ساخت افزار تجربه خود مانند صنایع سنگین یکی از کلان رشته های فعالیت تولیدی آدمی بدل شده است. باید بگوئیم که افزار به ما کمک می کند ولی گاه در سر راه شناخت مانع نیز می تراشد. تازه با این همه تردستی ها، مغز قادر به شناخت واقعیت عینی هستی که این اندازه تو در تو، متنوع، پیچیده، پُر عملکرد، متحرک و متغییر و غیره است، نمی شود. یعنی در یک یا چند یورش نمی شود به هدف رسید، لذا مرتباً به گمراه و به بیراه می رود و گاه خوش می کند در همان بن بست خود ساخته به نشیند و فریاد زند: «من به حقیقت مطلب دست یافتم!» و این خود چه بدبختی ها که در تاریخ برای آدمیزاد ایجاد کرده است.

ولی نه! شناخت یک روند بسیار طولانی، جمعی و نسلی است. انسان دائماً





مدل‌هایی را که از جهان بزرگ و کوچک اشیاء و روابط و پدیده‌ها می‌سازد، ترسیم می‌کند و بعد در عمل بر می‌خورد که ناقص و متناقض است و آن را یا تکمیل می‌کند یا بکلی از هم می‌درد و بدور می‌اندازد و مدل دقیق‌تری را طراحی می‌نماید. نقش عمل در شناخت بسیار مهم و حساس است. این نقش را در سه بند می‌توان خلاصه کرد:

۱- عمل آغازگاه شناخت است یعنی برای آنکه بشناسیم باید دست بکار شویم یا چون در تماس با طبیعت در جستجوی تأمین شرایط حیاتی خود هستیم به شناخت آن ناچار می‌شویم؛

۲- عمل ملاک شناخت است یعنی برای آنکه بدانیم شناخت ما درست است یا نه، باید در عمل بهره‌دهی و سودمندی آن را بیازمائیم. کارائی و اثر بخشی یکی از نمودارهای مهم صحت است. البته نمودار مطلق نیست ولی قرینه آن است؛

۳- عمل هدف و مقصد شناخت است یعنی ما می‌شناسیم برای آنکه بتوانیم بهتر و درست‌تر عمل کنیم و موجود زنده موجودی است هدفمند و هدف‌گذار و عمل‌پلی است که باید برای رسیدن به هدف از آن بگذرد.

آنچه که خارج از شعور شناسنده ما وجود دارد واقعیت است و آنچه که در شعور ما بازتاب می‌یابد، اگر بازتاب بازگونه و دروغین و خیالی نباشد، حقیقت است.

حقیقت بندرت مطلق است و قالباً نسبی است. کل حقیقت مطلق در باره هستی چراغی است در فاصله بسیار دور که نسل‌های انسانی بسوی آن نزدیک‌تر می‌شوند. بقول بزرگمهر همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند. غالب حقایق ما حقایق نسبی است. یا در آن اشتباه وجود دارد و یا پویایی جهان بتدریج آن را کهنه می‌کند. لذا حقیقت باید با این پویایی همپایی کند و نادرستی‌ها و بی‌دقتی‌های خود را بتدریج رفع نماید تا بتواند حقیقت منطبق را بیابد.

قیاس، تعمیم، استقراء، آزمون، حدس، فرض، روایت، الهام علمی، مشاهده، پژوهش، گردآوری و تدوین و غیره از سوی نسل‌ها و نسل‌های انسانی در چهار گوشه



جهان بتدریج غربال می شود و از کوهی ذغال سنگ ، توده ای کوچک الماس باقی می ماند که حقیقت علمی مطلق نام دارد .

هیچ چیز از روند شناخت بغرنج تر نیست . هیچ چیز از این روند که دیدگان انسان مسافر است برای پیمودن جاده تکامل حیاتی تر نیست و لذا جهالت از کارایی تلاش ما می کاهد و مایه مصیبت های بسیار می شود . جهالت خود ترمز مهمی برای تکامل اجتماعی است .

## ۴- عمل

گفتیم که ما برای آنکه عمل کنیم ، مجبوریم جهان را بشناسیم . عمل یعنی تلاش هدفمند و هدف گذار که موجودیت و فرهنگ انسانی برای ادامه خود بدان نیاز دارد . بشرط آنکه این هدف گذاری در جهت تکامل باشد .

عمل یعنی حرکت در «میدان موتوریک» تاریخ که خود از پلاسمای بافت عمل ساخته شده است . تاریخ انسان و اصولاً تاریخ هستی چیزی جز پلاسمای سوزان و پرتکاپو و پرتوپرخشان عمل نیست . اشکال عمده عمل سودمند و هدفمند اجتماعی چنین است :

- ۱- تولید افزار تولید و اشیاء مصرفی ؛
  - ۲- آزمونگری برای اقدامات معرفتی ؛
  - ۳- مبارزه اجتماعی و جنگی (تازمانی که تاریخ آن را ضرور می سازد)؛
  - ۴- سازماندهی و مدیریت ؛
  - ۵- اقدامات تمرینی برای کار و پیکار (مانند ورزش) .
- اشکال مختلف عمل هدفمند و ضرور اجتماعی است که سمت آن را معین می کند



و آگاهانه یا غیر آگاهانه موافق نقشه ذهنی فردی یا جمعی انجام می گیرد. پس برای عمل نقشه، سمت، هدف، وسایل، نقشه و سازماندهی لازم است تا کارا باشد. این مقولات در عمل بسیار مهم و حیاتی است. عمل مبتنی بر شناخت درست و دارای هدف قابل وصول عصاره آفرینش تاریخی است. عمل آفریننده است که تاریخ ساز است و ما باید آن را بیاموزیم. لذا عمل انقلابی بر درک واقعیت جهان و جامعه و شناخت ضرورت های تکامل بعدی و یافت نیروهای محرکه این تکامل (یعنی بهره کشان جامعه) مبتنی است. انواع دیگر عمل نیز در جامعه وجود دارد که دارای چنین خاصیت آفرینندگی بزرگ نیست.

## ۵- آرمان بهروزی

اینک پس از این سیر شتابنده به پنجمین مقوله اساسی فلسفه می رسیم که آن را آرمان بهروزی انسانیت می نامیم و آن را بشر آگاهانه و ناآگاهانه جستجو می کند و ایجاد جامعه سوسیالیستی یکی از مراحل مقدماتی نیل بدانست زیرا بهره کشی انسان از انسان را که با بودن آن، بودن بهروزی به معنای جدی و انسانی این واژه محال است، از بین می برد و زمینه را برای حرکت کل بشریت به پیش آماده می سازد.

منتها اشکال در آن است که شب چراغ بهروزی باین آسانی بدست نمی آید. بهروزی هدف عمل تاریخی و تعیین کننده و راستای ترقی و پیشرفت تاریخی است. بشریت از میان خارستان و لجنزارها و سنگلاخ ها و دره های اشک و خون نظامات بهره کشانه بسوی بهروزی می رود. تقسیم خصمانه جامعه انسانی به طبقات، اقوام، زبان ها، عقاید، محیط های مختلف جغرافیایی، سنت های مختلف مدنی و تاریخی و غیره و



غیره که در دورانی از تاریخ انجام گرفته و خانواده انسانی را به انشعاب و از هم گسستگی دشمنانه ای محکوم کرده، هم سد راه مسیر سریع معرفت است و هم سد راه سیر سریع انسان بسوی بهروزی. برای انسان طبیعت «دوی با مانع» ایجاد کرده و گاه نیز چه بی رحمانه و چه فاجعه آمیز! زیرا در یک سو اقلیت انگل و ممتاز است و در سوی دیگر اکثریت موآلد و محروم.

محرومان جامعه که نیازمندترین انسان ها به بهروزی و اکثریت مردم در همه نظامات طبقاتی هستند تا حد ایثار جان وارد عمل مبارزه برای نیل به این بهروزی می شوند، این عمل (که قله های آن خیزش، قیام، طغیان و انقلاب نام دارد و اشکال آن سخت متنوع است) تنها زمانی که تمام شرایط عمل صحیح را داشته باشد، آفریننده و ثمربخش است. بهروزی چیست؟ بهروزی تأمین شرایط عینی اجتماعی برای دستیابی به شکوفایی کامل جسم و روح، عروج به قله روشن زیبایی و اخلاق، نیل به همه سویگی و کمال انسانی است. گفتیم برای بهروزی شرایط عینی ضرور است. این شرایط عینی کدام است؟ این شرایط عینی از جمله در مهمترین اقلام آن به قرار زیرین است:

۱- سرکوب ستم و بهره کشی طبقاتی، ملی، جنسی، نژادی و استقرار برادری و برابری و آزادی در مقیاس جهان ما؛

۲- وحدت انسانیت در مقیاس کره زمین ما؛

۳- معرفت اصیل انسان به جهان و زندگی و همه گیر شدن علم و هنر و فن؛

۴- رسیدن حد تولید به میزان نیاز متنوع عمومی در چارچوب مصرف منطقی؛

۵- تندرستی جسم و روح و استقرار تفکر خردگرایانه و علمی و جان درازی و

امنیت.

مگر این شرایط را باین آسانی می توان تأمین کرد؟ همه آنها دارای ده ها و ده ها پیش شرط است. تازه این شرایط عینی خود پویاست. سطح دیروزی برای امروز کهنه می شود. پس بهروزی دارای افق متحرك است و اینکه برخی می گویند پس از نیل به



جامعه مساوات انسانی دیگر چیزی در چنتای انقلابیون نیست، سخن بی خبرانه ایست. جاده ای را که انسان باید طی کند پایان پذیر نیست و لزومی ندارد که در باره بیکاری کسالت آور آینده انسان غصه بخوریم!

## ۶- نتیجه

پس ما هستی را از راه عمل و بخاطر عمل سعادت بخش می شناسیم و راه دشوار این شناخت و عمل را بر پایه مسئولیت انسانی خود با درک قوانین این راه طی می کنیم. لذا اساس خدمت ما به انسانیت محروم است و فلسفه و اصطلاحات و مباحث آن تا آنجا ضرور است که باین وظیفه مقدس انقلابی کمک رساند و ما را بدان آشنا سازد. تمام آنچه که گفتیم به ما منطقی و اسلوب (متد) درست تفکر و عمل را بدست می دهد. پیوند درونی هستی، پویایی آن، تکامل آن، جای ما در آن، و افق وظایف ما را روشن می سازد. لذا هم فلسفه است و هم منطقی و هم اخلاقی. بافتی است شگرف از اندیشه، کار و پیکار و بهترین سلیح نبرد برای بسیج عظیم تاریخی است و یک سلسله بازی با اصطلاحات فضل فروشانه نیست، بلکه در جدی ترین نتیجه خود آمادگی برای مبارزه آگاهانه بمنظور دگر سازی جهان در جهت بهبود آن است. ■